

## خردمندان و بی خردان شاهنامه

بخش اول

دکتر علیرضا حاجیان‌نژاد

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱۲۵ تا ۱۴۳)

### چکیده:

درباره فردوسی و اثرش، شاهنامه، از متقدمان و متأخران ایرانی و غیر ایرانی تحقیقات گوناگون و ماندگاری انجام داده‌اند. در این مقاله کوشش شده خردمندان و بی خردان شاهنامه شناخته و دلیل خردمندی و بی خردی آنها و اینکه چه کسی آنها را خردمند یا بی خرد خطاب کرده، به ترتیب الفبائی مجموعاً صد و پانزده نفر، تحلیل شود. از این تعداد صد و چهار نفر یعنی ۹۰/۴٪ آنها خردمند و یازده نفر دیگر یعنی ۹/۶٪ آنها از جانب دوستان یا دشمنان خود خردمند یا بی خرد توصیف شده‌اند. خردمندی مورد نظر شاهنامه بیشتر حکمت عملی یا خرد شرقی است.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه، قهرمانان شاهنامه، خردمندان شاهنامه، بی

خردان شاهنامه.

### مقدمه:

در باره فردوسی و اثر بی ماندش، محققان و ادیبان ایرانی و غیر ایرانی از متقدم و متأخر، اعم از واژه‌نامه، نام نامه و... آثار ارزشمندی در قالب کتاب یا مقاله در کارنامه ادب فارسی از خود به یادگار نهاده‌اند. آنچه در این مقاله جداگانه مورد بررسی قرار گرفته است، بررسی خردمندی قهرمانان این اثر جاوید است، که کدامیک از قهرمانان شاهنامه، از جانب چه کسی و چرا خردمند یا بی خرد دانسته شده‌اند. شمار این قهرمانان در شاهنامه به صد و پانزده نفر می‌رسد. که اسامی الفبائی آنها و دلیل خردمندی آنها و چه کسی آنها را خردمند دانسته، در این مقاله آمده است. از این مجموع یازده نفر، بندوی، بهرام چوبین، توس، خوشنواز، رودابه، شغاد، سنگل، شیرویه، طینوش، کاووس، گرسیوز و نوشزاد به خاطر کردارشان بی خرد یا کم خرد توصیف شده‌اند. اگر چه در بین صد و چهار نفر دیگر هم هستند کسانی که از طرف دشمن یا طرف مقابل خود به آنها بی خرد یا اندک خرد گفته شده است. ولی آنچه هدف اصلی این مقاله بوده، تبیین عقلانیت در بزرگترین سند خردورزی ادبیات ما یعنی شاهنامه، جدا از ملاحظات فردوسی در آن، بوده است. که در این مقاله آشکار می‌شود آنچه باعث شده قهرمانان این اثر بی بدیل خردمند معرفی شوند، بیشتر روح حکمت عملی یا خرد شرقی است که این میراث دینی یا سنتی یا زرتشتی ایران قبل از اسلام بود که بعداً در اندیشه ایران پس از اسلام در زبان افرادی چون ابو سعید ابوالخیر به شکل «العقل آلة العبودية» در آمده است. (محمد بن منور، ج ۱، ص ۳۰۲، ۱۳۶۷) تجلی یافته است. وگرنه خرد مطلق یعنی آزاد از هر قید یا صفتی در بین پهلوانان این اثر هیچ نمودی ندارد. مگر خیلی کم رنگ درباره زال. البته این سخن بدان معنایست که از یک اثر ادبی و حماسی انتظار عقلانی بودن به معنی فلسفی از آن داشته باشیم.

آبتین: پدر فریدون، خردمندی او چنین وصف شده است.

زتخم کیان بود و بیدار بود      خردمند و گُرد و بی آزاد بود

(ج ۱ / ص ۶۰ / ۱۵۵)

آزاده: چنگ زن، کنیز بهرام گور، آزاده در شکارگاه از بهرام خواست. از دو آهو که

دیده بودند، با تیر آهوی نر را ماده و آهوی ماده را نر سازد. بهرام پس از انجام این کار از کنیزک عصبانی شد و او را بر زمین افکنده...

چنین گفت کای بی خرد چنگ زن      چه بایست جستن بمن برشکن

(ج ۷، ص ۲۷۵ / ۱۹۶)

ارجاسپ: شاه توران، وقتی اسفندیار ناشناس در جامه بازرگان و با اسم مستعار خرد برای نجات خواهرانش به روین دژ رفته بود، در مهمانی ای که با حضور سرفرازان لشکر ارجاسپ برگزار کرد. اسفندیار در خطاب به ارجاسپ:

بدو گفت شاهها ردا بخردا      جهاندار و بر موبدان موبدا

(ج ۶، ص ۱۹۹ / ۵۷۹)

اردشیر بابکان: فردوسی در ملاحظات شاهنامه او را خردمند خوانده است.

کنون از خردمندئ اردشیر      سخن بشنو و یک بیک یادگیر

(ج ۷، ص ۱۷۲ / ۲۹۹)

دلیل خردمندی او در شاهنامه، آیین نیکو نهادن و مهر و داد پراکندن (ج ۷، ص ۱۷۲ / ۳۰۰) فرمان دادن به آموزش فنون رزم (همان، بیت ۳۰۳) و ایجاد امنیت در کشور است. (ج ۷، صص ۵۱۹-۵۲۵/۱۸۴-۵) ولی در نامه‌ای که پدرش پس از تیره شدن رابطه او با اردوان نوشته است، به نظر می‌رسد او را به خاطر جوانی و شرکت در شکار با چهار پسر اردوان بی خرد خوانده است.

که‌ای بی خرد نورسیده جوان      چو رفتی بنخجیر با اردوان  
چرا تاختی پیش فرزند اوی      پرستنده‌ای تو نه پیوند اوی  
نکردی بتو دشمنی اربدی      که خوکرده‌ای تو بنا بخردی

(ج ۷، ص ۱۷۲ / ۱۸۵-۷)

اردشیر: برادر شاپور ذوالاکتاف، پس از مرگ شاپور ذوالاکتاف چون پسرش شاپور خردسال بود، اردشیر مدت ده سال پادشاهی کرد و چون شاپور به مردی رسید. پادشاهی بدو وا گذاشت. اردشیر در مدت حکمرانی، دادگری کرد و باج و ساو نگرفت.

جوانی که کهتر برادرش بود      بداد و خرد بر سر افسرش بود

(ج ۷، ص ۲۵۳ / ۶۰۷)

اردوان دؤم: جانشین فرهاد دؤم و هشتمین پادشاه اشکانی، که فردوسی پس از نرسی، اورمزد و آرش درباره او گفته است:

چو زوبگذری نامدار «اردوان»      خردمند و بارای و روشن روان

(ج ۷، ص ۱۱۶ / ۵۹)

استاد طلخند، نامش در شاهنامه نیامده است. او در نزاع با برادرش «گو» علاقمند بود طلخند شاه هند شود.

هم آن کس که «استاد طلخند» بود      بفرزانگی هم خردمند بود

(ج ۸، ص ۲۲۴ / ۲۹۴۰)

ارسطالیس: حکیمی رومی که چون اسکندر به جای پدر به پادشاهی نشست. در پیش پای اسکندر بر پای بود و او را اندرز می داد.

حکیمی که بُد «ارسطالیس» نام      خردمند و بیدار و گسترده کام

(ج ۶، ص ۳۸۲ / ۲۸)

بمردی و گردی و رای خرد      همی بر نیاکان خود بگذرد

(ج ۶، ص ۲۴۰ / ۳۸۳)

#### اسفندیار:

رستم در دیدار با اسفندیار خود و او را خردمند خواند (ج ۶، ص ۲۴۸/۵۰۹) همچنین هنگام معرفی اسفندیار به زال نیز او را خردمند معرفی کرد. (ج ۶، ص ۲۵۰/۵۳۶) پشوتن نیز اسفندیار را آگاه از دین و راه خرد می دانست. اما زمانی که رستم از رویارویی با اسفندیار تن زد و کوشید اسفندیار را از جنگیدن پشیمان کند تا خرد را با دل اندر مفاک نکند. (ج ۶، ص ۳۰۱/۱۳۴۱) اسفندیار پیشنهاد رستم را رد کرد رستم در خطاب بدو گفت:

تو با من به بیداد کوشی همی      دو چشم خرد را بپوشی همی

(ج ۶، ص ۳۰۱ / ۱۳۴۳)

گویا رستم جنگ طلبی اسفندیار را کاری خردمندانه نمی دانست. اسفندیار

هنگام رهایی از گنبدان دژ نیز خردمند دانسته شده است. (ج ۶، ۱۴۸ / ۲۰۶) در داستان هفت خوان اسفندیار، گشتاسپ در پاسخ نامه‌ای به او که آرزوی دیدارش کرد. جان بیدار اسفندیار را «پر خرد» خواند. (ج ۶، ص ۲۱۱ / ۷۸۷)

اسکندر:

اسکندر چون در لباس پیک به نزد دارا آمد، دارا او را اسکندر خطاب کرد. ولی او گفت:

سکندر بدان مایه دارد خرد      که از رای پیشینگان بگذرد

(ج ۶، ص ۳۸۷ / ۱۰۱)

با آنکه اسکندر در شاهنامه فردی شوم و بنفرین است، هوش و خردش انکار نشده است. او در نوجوانی خرد یافت. (ج ۶، ص ۳۷۹ / ۱۲۰) دارای داراب نیز در نامه‌ای که به اسکندر نوشت، در آغاز او را تلویحاً خردمند (ج ۶، ص ۳۹۶ / ۲۶۴) و سپس او را «خداوند هوش» خطاب کرده است. (ج ۶، ص ۳۹۷ / ۲۷۵) مهران خوابگزار کید، شاه هند، نیز او را خردمند خوانده است. (ج ۷، ص ۱۹ / ۲۲۳) براز (?) نیز اسکندر را «دانش پژوه و دارای خرد» خطاب کرده است (ج ۷، ص ۵۷ / ۹۱۳) ولی طینوش، فرزند قیدافه، چون اسکندر باز طلبید. او را ناکس و بی‌خرد شمرد. (ج ۷، ص ۵۶ / ۹۰۳) پیک اسکندر هم او را در نزد شاه چین در رادی و بخش و خرد برتر از اندیشه همه کس معرفی کرده است. (ج ۷، ص ۹۳ / ۱۵۹۰)

اغریرث: برادر افراسیاب،

چنین گفت اغریرث پرخرد      کزین گونه گفتار کی در خورد

(ج ۲، ص ۳۹ / ۴۹۰)

چون او باز دارنده افراسیاب از بدیها بود به این صفت موصوف شده است. وقتی زال به کین خواهی نوذر برخاست، اغریرث پذیرفت اگر زال به آمل سپاه کشد، وی ایرانیان در بند را به او خواهد سپرد. از این رو اسیران ایران او را پرخرد و یار خود می‌خواندند. (ج ۲، ص ۴۰ / ۴۹۹) پشنگ نیز پس از مرگ اغریرث از او با عنوان «پر خرد» یاد می‌کند. (ج ۲، ص ۶۸ / ۱۰۵) گرسیوز هم او را «پر خرد» خوانده که برادرش

افراسیاب او را بی‌گناه کشته است. (ج ۳، ص ۱۳۲ / ۲۰۴۲)

افراسیاب: وقتی سیاوش به توران رفت، پیران ویسه در مراسم استقبال از او افراسیاب را چنین معرفی کرد.

خرد دارد و رای و هوش بلند      بخیره نیاید براه گزند

(ج ۳، ص ۸۱ / ۱۲۵۳)

افراسیاب وقتی در خواب دچار کابوس شد، تلویحاً خود را خردمند دانست. و وقتی از خواب برخاست از گرسیوز خواست تا کمی صبر کند که خردش را بازیابد. در توران زمین، سپاهیان، بستگانش و مردم او را «خردمند شاه» خطاب می‌کنند. چون افراسیاب قصد کرد سیاوش را سر ببرد. سپاهیان، سیاوش را بی‌گناه دانستند و با خطاب خردمند شاه از او خواستند مرتکب این عمل نشود. (ج ۳، ص ۱۴۶ / ۲۲۴۸) پسرش شیده در داستان خاقان چین با همین ترکیب او را مورد خطاب قرار داده است. (ج ۴، ص ۲۸۱ / ۱۱۲۵) پیران ویسه نیز هنگامی می‌خواهد افراسیاب را از کشتن بیژن باز دارد، همین گونه او را مورد خطاب قرار داد. (ج ۵، ص ۳۱ / ۳۸۹) ولی پشوتن در مرگ اسفندیار خطاب به افراسیاب گفت:

زتو دور شد فرّه و بخردی      بیابی تو باد افره ایزدی

(ج ۶، ص ۳۱۵ / ۱۵۷۱)

و این بدان خاطر بود که اسفندیار را او به کشتن داده بود. گرسیوز هم در توطئه خود به سیاوش گفت که افراسیاب در اروند چشم خرد را بدوخت. (ج ۳، ص ۱۳۴ / ۲۰۶۵) عین همین عبارت را فرنگیس در سر بردن سیاوش به او گفته است. (ج ۳، ص ۱۵۱ / ۲۳۲۸) پیران ویسه در داستان خاقان چین پس از روبرو شدن با رستم که رستم مجرمان را خواست ولی پیران صلح جوئی کرد، پیران در جمع لشکریان، افراسیاب را «خرد سوخته و چشم دل دوخته» که با خردمندان رای زن نبوده معرفی کرد. (ج ۴، ص ۲۲۵ / ۲۶۳ و ۲۶۵) در پایان شاهنامه نیز از اینکه او تحت تأثیر گرسیوز سیاوش را کشته از افراسیاب به عنوان کسی که خرد را از جان دور کرده یاد شده است. (ج ۹، ص ۳۵۷ / ۵۶۶) ایزد گشسپ: یکی از سه دبیر انوشیروان که هرگز در اندیشه کشتن آنان بود.

چو ایزد گشسپ و دگر بُرز مهر      دبیر خردمند با فرّ و چهر

(ج ۸، ص ۳۱۹ / ۶۷)

بازرگان بی‌خرد: (میزبان بهرام) به خاطر بدرفتاری با مهمان یعنی بهرام که پول داده بود تا برایش شراب بیاورد و میزبان شراب نیاورد. بهرام او را بی‌خرد خواند.

چنین داد پاسخ که‌ای بی‌خرد      نداری خرد کو روان پرورد

(ج ۷، ص ۳۷۷ / ۱۲۵۹)

باژخواه رود جیحون: زمانی که گیو می‌خواهد کیخسرو را به ایران بیاورد، باژخواه رود جیحون از، زره، اسب، پرستار و پورفرخنده ماه یکی را به عنوان باژ طلبید. و گیو او را به خاطر نشناختن پادشاه و ناسپاسی «گسسته خرد» خواند. (ج ۳، ص ۲۲۷ / ۳۴۵۲) و هنگامی که از رود عبور کردند گیو:

بدو گفت گیو‌ای سگ بی‌خرد      تو گفتی که این آب مردم خورد

(ج ۳، ص ۲۲۹ / ۳۴۹۲)

برانوش: (جانشین قیصر) وقتی شاپور ذوالاکتاف قیصر روم را گرفتار و در بند کرد و برادرش را نیز در هم شکست سپاه روم برانوش را که از خاندان قیصران بود به قیصری برگزیدند.

برانوش نام و خردمند بود      زبان و روانش پر از پند بود

(ج ۷، ص ۲۴۵ / ۴۷۴)

بُرمهر: یکی از سه دبیر انوشیروان که هرگز در اندیشه کشتن آنان بود.

چو ایزد گشسپ و دگر برمهر      دبیر خردمند با فرّ و چهر

(ج ۸، ص ۳۱۹ / ۶۷)

بُرزین: (دهقان) پیری خردمند که در دهی در کنار دریا می‌زیست. چون بهرام گور به کنار دریا برای شکار پرندگان رفت طغری، مرغ شکاری خود، را گم کرد. برزین، مرغ طغری را به شاه نشان داد. بهرام سه دختر او را به زنی گرفت.

خردمند پیری و برزین بنام      دل او شد از شاه ناشادکام

(ج ۷، ص ۳۴۱ / ۶۳۷)

بلاش: فرزند کهنتر پیروز یزدگرد.

که پیروز را پاک فرزند بود      خردمند شاخی برومند بود

(ج ۸، ص ۱۱ / ۸۸)

**بندوی:** خال خسرو پرویز، چون نیاطوس (برادر قیصر روم) در خوان خسرو پرویز به شکایت زبان گشود که چرا صلیب و باژ و برسم در کنار هم است. بندوی نیاطوس را سیلی زد آنگاه خسرو پرویز:

بگستم گفت این گور بی خرد      نباید که بی داوری می خورد

(ج ۹، ص ۱۳۲ / ۲۰۸۱)

خسرو بر بندوی خشم گرفت. اما پیشنهاد نیاطوس را که از وی خواست تا بندوی را تسلیم وی کند، نپذیرفت. سرانجام مریم بندوی را نزد نیاطوس برد. و مریم از عموی خود نیاطوس خواست تا بندوی را عفو کند و با او آشتی کند. نیاطوس از بندوی دل خوش کرد و مریم گفت:

که او از پی واژ شد زشت گوی      تو از بی خرد هوشمندی مجوی

(ج ۹، ص ۱۳۴ / ۲۱۱۰)

**بوذرجمهر:** به خاطر خوابگزاری، پاسخگویی به پرسشها، تکیه بر اندیشیدن، آگاهی از سرنوشت، تشخیص پسند از ناپسند و یاد کردن گذشتگان (ج ۸، ص ۲۶۸ / ۳۶۸۹) است، که او در شاهنامه خردمند یادانشمند معرفی شده است. زمانی که کسری در مرغزار خوابیده بود، پرنده‌ای آمد رشته گوه‌ری که بر بازو داشت گشود و دانه‌هایش را برچید، بزرگمهر خردمند تفسیر آن را نشیب پادشاهی دانست و از تفسیر آن برای شاه سرباز زد. (ج ۸، ص ۲۵۷ / ۳۴۹۵) شاه او را به خاطر استنکاف از تفسیر این عمل زندانی کرد. پس از زندانی شدن، کسری او را کم خرد خواند. (ج ۸، ص ۲۵۹ / ۳۵۲۶) بزرگمهر بخرد (ج ۸، ص ۲۶۶ / ۳۶۵۷) در زندان بینایی خود را از دست داد، تا اینکه فرستاده‌ای از روم با دُرّجی در بسته به درگاه انوشیروان آمد. دانایان از گشودن راز دُرّج درماندند و بزرگمهر از آنچه درون دُرّج بود درست سخن گفت. در این هنگام بود که بزرگمهر از داستان پرنده‌ای که گوهر بازوبند شاه را برده بود، سخن گفت. این بار نیز از او به خردمندی یاد شده است. در داستان ساختن نرد نیز اوست

که «خرد با دل روشن انباز کرد» (ج ۸، ص ۲۱۱ / ۲۷۱۴)

به آفرید: ← همای و به آفرید و خواهران اسفندیار.



### بهرام چوبینه:

و لیکن چو بهرام راند سپاه      نماید خردمند را رای و راه

(ج ۹، ص ۱۵۵ / ۲۴۵۵)

بهرام چوبینه در داستان پادشاهی خسرو پرویز چون او را سزاوار پادشاهی نمی دانست و خود مدعی پادشاهی بود. از این رو در جلد نهم شاهنامه داستان بهرام چوبینه ابیات، ۲۳۸، ۲۶۶ و ۲۷۰ از او با صفت‌های گسسته خرد، خرد دور و چراغ خرد پیش چشمش مرده، یاد شده است. خواهرش گردیه نیز به خاطر گستاخیش به او گفته: «که اندر دلت شد خرد ناپدید» (ج ۹، ص ۴۰ / ۴۹۸) و در بیت قبل از این یابنده تخت را کسی دانسته که خردمند، روشن دل، دادگر، راد و با فرّ و نژاد باشد. خسرو پرویز نیز از او خواسته خردمندی پیشه کند. (ج ۹، ص ۳۴ / ۳۹۶) و با بیهشی تخت را نجوید (ج ۹، ص ۳۶ / ۴۳۷) بهرام در انجمنی که قرار بود شاه از میان آنها برگزیده شود حضور داشت. هنگامی که بابوی، گرد ارمنی، او را شایسته پادشاهی دانست بهرام خردمندی و راستی برگزید و بزرگان نیز پادشاهی او را تأیید کردند. (ج ۹، ص ۶۱ / ۸۶۳) یلان سینه سردار ایرانی بهرام چوبین نیز بهرام را با خرد یار و با رای جفت می دانست. (ج ۸، ص ۴۱۰ / ۱۵۷۲) چون بهرام مهمان پیرزنی شد و آن پیرزن بانان کشکین در کدو او را پذیرایی کرد. بهرام از آن پیرزن پرسید که رفتار بهرام خردمندانه بوده است یا نه؟ آن زن نیز رفتار او را خردمندانه ندانست. وقتی که بهرام پنهانی به یاران خسرو نامه نوشت تا حمایت آنها را جلب کند. «دانا پناه» که پیک بود نامه را به خسرو داد. خسرو از زبان بزرگان سپاه نامه‌های بهرام را پاسخ داد تا او را به نبرد برانگیزد. وقتی بهرام جواب نامه‌ها را خواند خردش دور و هوا بر او مسلط شد. (ج ۹، ص ۱۰۸ / ۱۶۶۷) در نامه‌ای که بهرام در پایان کار به خاقان چین نوشته، آمده است:

که من با تو هرگز نکردم بدی      همی راستی جستم و بخردی

(ج ۹، ص ۱۶۷ / ۲۶۶۷)

وقتی که پرموده پسر ساوه شاه ترک و سپاهش در برابر سپاه بهرام تاب نیاوردند و بهرام برای او از شاه ایران (هرمزد) زنهار خواست. شاه ایران دستور داد بهرام، پرموده را به درگاه بفرستد، پرموده که از دژ فرود آمد به بهرام اعتنا نکرد. بهرام بر او

تازیانه‌ای زد و پایش را بستند. خرداد برزین از این کار بر آشفت و گفت:  
 «که این پهلوان را خرد نیست جفت» (ج ۹، ص ۳۸۷ / ۱۲۰۶) آنگاه به نزد دبیر بزرگ  
 آمده، درباره بهرام گفت:

بیک پز پشه ندارد خرد  
 ازیراکسی را بکس نشمرد

(بیت ۱۲۰۸)

**بهرام شاپور:** پس از پدرش شاپور به پادشاهی رسید و چهارده سال به نیکی  
 پادشاهی کرد و در جوانی مُرد. چون پسر نداشت پادشاهی را به برادر کهنتر خود  
 یزدگرد بزهکار واگذارد. در شاهنامه «بهرامشاه خردمند» خوانده شده است.

خردمند و شایسته بهرامشاه  
 همی داشت سوگ پدر چندگاه

(ج ۷، ص ۲۶۲ / ۱)

**بهرام گور:** ایرانیان پس از مرگ یزدگرد بزه‌گر بر آن شدند از دودمانش کسی را به  
 شاهی برندارند. بنابراین پس از او خسرو را به شاهی نشانند. بهرام به نشان  
 اعتراض به ایران حمله کرد و بخشهایی را تصرف کرد. ایرانیان در جهرم به نزدش  
 رفتند و ستمهای پدرش را بر او بر شمردند. بهرام آن ستمها را تأیید کرد و گفت:

سپاسم یزدان که دارم خرد  
 روانم همی از خرد برخوردار

(ج ۷، ص ۲۹۶ / ۵۶۸)

آنگاه موبدان پذیرفتند او نیز در گزینش شاه دخالت داشته باشد. دیگر بار او  
 خود را خردمند (بیت ۵۷۵) و نیاکانش را در دین و خرد راهنمای خود دانست.  
 (بیت ۵۷۷) چون او نیکوئیها را از یزدان دانست، موبدان خردمندش خواندند. (ج ۷،  
 ص ۲۹۸ / ۶۰۸) در ملاقات با شنگل، شاه هند، نیز او خردمند و بیدار، وصف شده  
 است. (ج ۷، ص ۴۴۲ / ۲۴۲۱) ولی خاقان گفته، اگر در نزد بهرام خشم و دانش یکسان  
 است او اندک خرد است. (ج ۸، ص ۳۸۹ / ۱۲۳۲)

**بهرام و زنگه شاوران:** مشاوران سیاوش زنگه در سپاه سیاوش به نبرد با  
 افراسیاب شتافت. او بنه دار سپاه و مشاور و رازدار سیاوش بود، زنگه، سیاوش را از  
 ترک ایران بر حذر می‌داشت ولی سیاوش:

نپذیرفت زآن دو خردمند پند دگرگونه بُد راز چرخ بلند

(ج ۳، ص ۷۰ / ۱۰۶۸)

بهمن: پسر اسفندیار، او هنگام مرگ پدر بر بالین وی بود که پدرش او را خردمند خواند و در آخرین لحظه‌های عمر از رستم می‌خواهد بهمین را بپرورد از بهمین با صفت خردمند یاد می‌کند.

کنون بهمین این نامور پور من خردمند و بیدار و دستور من

(ج ۶، ص ۳۱۰ / ۱۴۷۱)

بیژن: پسر گیو، در داستان بیژن و منیژه وقتی بیژن از توران برگشت. چون رستم از بیژن خواست گرگین را عفو کند، او را خردمند آزاده خوی خطاب کرد. (ج ۵، ص ۷۲ / ۱۰۹۴) امّا در داستان فرود، وقتی گیو به فرود حمله کرد فرود با راهنمایی مشاورش تخوار اسب گیو را هدف تیر قرار داد و اسب زخمی شد و گیو از رفتن بازماند و برگشت. بیژن این کار را نپسندید و پشت به گیو کرد. ظاهراً گیو رزم خردمندانه را ترجیح می‌داد که خطاب به بیژن گفت:

نه تو مغزداري نه رای و خرد چنین گفت را کس بیکفر برد

(ج ۴، ص ۵۷ / ۷۶۶)

بیطقون: وزیر اسکندر است که اسکندر گاهی او را بنا به مصلحتی برجای خویش می‌نشاند.

خردمند را بیطقون بود نام یکی رای زن مرد گسترده کام

(ج ۷، ص ۴۷ / ۷۲۷)

پزشک خردمند: این همان پزشکی است که پس از فتح هند بدست اسکندر و ازدواجش با افغانستان دختر کید، شاه هند، خواست برای اسکندر دارویی فراهم سازد که پرخوری، او را نیازارد، سخنهای نغز را به یاد داشته باشد. مویش سفید نشود، کامگار برتن خویش و کاهنده جماع باشد. که پس از موفقیت اسکندر به او بدره‌ای دنیار و اسب سیاه باهرای زرین:

پزشک خردمند را داد و گفت که با پاک رایت خرد باد جفت

(ج ۷، ص ۳۰ / ۴۳۶)

پشنگ: نام پسر افراسیاب که پدر، او را «شیده» می خواند. او در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب خواهان جنگ تن به تن با کیخسرو بود که در همین نبرد کشته شد. او در مفاخره خود را «خردمند و روشن روان» خواند. (ج ۵، ص ۲۶۲ / ۴۵۲) فرغار، دلاورتورانی که از جانب افراسیاب مأمور کسب آگاهی از چند و چون سپاه ایران بود نیز او را پرخرد خطاب کرده است. (ج ۴، ص ۲۷۹ / ۱۰۹۴) در نبرد خواهی تن به تن او از کیخسرو پس از آنکه افراسیاب سلاح جادو همراه او کرد. کیخسرو به توسط قارن به شیده گفت: ای «کم خرد» تو در جنگ با من کامروا نیستی. (ج ۵، ص ۲۶۹ / ۵۶۳)

پشین: سومین پسر کیقباد اسفندیار در نبرد با رستم هنگامی که نیاکان خود را بر می شمرد، گفته است:

پشین بود از تخمه کیقباد      خردمند شاهی دلش پُرزداد

(ج ۶، ص ۲۵۹ / ۶۹۲)

پیداگشسپ: از سرداران بهرام چوبین در نبرد با ساوه شاه است که به فرمان بهرام چوبین گنج پرموده را به نزد هرمز شاه برد. وصف او در پادشاهی هرمز چنین آمده است:

چو بهرام گرد آن سیاوش نژاد      چو پیداگشسپ آن خردمند و راد

(ج ۸، ص ۴۰۷ / ۱۵۲۸)

پیران ویسه: سپهدار افراسیاب، فرنگیس خطاب به گیو در باز آوردن کیخسرو به ایران گفته است:

چنان دان که این پیر سر پهلوان      خردمند و رادست و روشن روان

(ج ۳، ص ۲۲۲ / ۳۳۸۰)

پیران ویسه بیشتر به خاطر شخصیت متعادلش و جستجویش برای یافتن راهی برای پایان دادن به جنگ ایران و توران، که پیشنهاد ازدواج سیاوش با فرنگیس از جانب او نیز بیشتر ریشه در این حس او دارد، خردمند خوانده شده است. او در داستان خواستگاری فرنگیس برای سیاوش «خرد یافته» موصوف می شود. (ج ۳، ص ۹۶ / ۱۴۷۸) سیاوش نیز او را بسیار هوش خوانده است (ج ۳، ص ۱۰۹ / ۱۶۷۹) این زمانی

است که از مرگ خود به پیران خبر می‌دهد. پس از گشته شدن سیاوش وقتی پیران برای نجات جان فرنگیس شتافت خردمندان از آمدنش شادمان شدند. (ج ۳، ص ۱۵۶ / ۲۳۹۲) و بخاطر نرم رفتاری با پهلوان ایرانی، بهرام، او را خردمند خطاب کرد. (ج ۴، ص ۱۰۶ / ۱۵۱۸) وقتی پیران نگران پیوستن رستم به سپاه ایران در هماون بود چون به توانایی رستم آگاه بود. کاموس او را پرخرد منادی کرده که نباید نگران باشد و دل پهلوان اندیشه بد برد. (ج ۴، ص ۱۹۰ / ۱۱۸۸) همچنین در نامه‌ای که به گودرز نوشته و خواسته از جنگ دست بکشند. و به خاطر پندهائی که در نامه آورده است صفت خردمند برایش آمده است. (ج ۵، ص ۱۵۳ / ۱۱۹۵) در داستان کاموس کشانی او خود را خردمند شمرده است. (ج ۴، ص ۱۴۶ / ۴۷۸) وقتی فرنگیس کیخسرو را در رحم داشت و افراسیاب قصد کرد قبل از دنیا آمدن او را بکشد، چون پیران برای نجات جان فرنگیس و فرزندش شتاب کرد، خردمند خوانده شده است. (ج ۵، ص ۳۰۸ / ۱۲۱۹) دکتر صفا حدیث دانش و خرد و پهلوانی و مردانگی و رحم و وفاداری و حق‌شناسی پیران را از دلکش‌ترین بخش‌های شاهنامه دانسته است. (صفا، صص ۶۲۸-۶۲۷ / ۱۳۶۹)

**پیروزشاه:** شاه ایران، پسر یزدگرد بهرام، در خطبه‌ای که هنگام جلوس بر تخت شاهی در نزد مهتران خواند. خود را دارای خرد فروان دانست. (ج ۸، ص ۹ / ۴۸) در ادامه نیز خرد را ستوده است. چون سالی به دادگری و خردمندی پادشاهی کرد (بیت ۵۶) خشکسالی سخت پدید آمد که هفت سال ادامه یافت و در سال دوم خشکسالی خراج از ایرانیان برداشت. در دیگر جای نیز شادی بخش دل خردمند توصیف شده است. (ج ۸، ص ۱۱ / ۸۴)

**توس:** در میان پهلوانان و سپهداران ایران توس استثناست که بی‌خرد خوانده شده است. اگر چه در داستان سیاوش کاوس او را خردمند پیر خطاب می‌کند. (ج ۳، ص ۲۳۰ / ۳۶۲۷) ولی در ادامه وقتی توس خطاب به شاه می‌گوید: اگر شاه از تخت و تاج سیر شده است جهان را به فرزندش سپارد:

بدو گفت گودرزکای کم خرد      ترا بخرد از مردمان نشمرد

(ج ۳، ص ۲۳۹ / ۳۶۳۲)

در داستان فرود نیز وقتی فرود می‌خواهد در کین سیاوش شرکت کند فرود به بهرام (از فرزندان گشواد) گفت تا این خواسته را با توس در میان بگذارد بهرام گفت: ولیکن سپهبد خردمند نیست سر و مغز او از در پند نیست

(ج ۴، ص ۴۷ / ۶۰۳)

اینکه او فرمان کیخسرو را در مسیر رفتن به توران برای کین سیاوش برنگزید و از کلات و مقابل فرود رفت شاید علت بی‌خرد خواندنش باشد.

**جاماسپ:** وزیر و راهنمای لهراسپ و گشتاسپ، او هنگامی که می‌خواهد درباره مرگ اسفندیار پیشگوئی کند خود را خردمند خواند و از خردمندی خود ناراحت شد چون اگر خرد نمی‌داشت پادشاه درباره سرنوشت اسفندیار از او چیزی نمی‌پرسید. (ج ۶، ص ۸۷ / ۳۲۴-۳۲۵) او زمانی که پیشنهاد آزادی اسفندیار را به گشتاسپ گفت. گشتاسپ او را خردمند خطاب کرد. (ج ۶، ص ۱۴۶ / ۱۶۶) و هنگامی که می‌خواست پیام آزادی اسفندیار را به گنبدان دژ بیاورد خرد یافته (ج ۶، ص ۱۴۷ / ۱۸۹) و هنگام ورود به دژ خردمند (ج ۶، ص ۱۴۸ / ۲۰۶) و چون به اسفندیار نماز برد. اسفندیار او را یادگار خرد و خردمند خواند. (ابیات ۲۰۸-۲۰۹) همچنین وقتی گشتاسپ خواست تا بستگانش به نبرد با سپاه چین نروند مراد از خردمند جاماسپ است که گفت: اگر ایشان نباشند کسی نمی‌تواند فرّه پاک دین را باز آورد. (ج ۶، ص ۹۴ / ۴۲۵)

**جمهور:** حاکم هند، که شاهوی، پیرمرد فرزانه او روای داستان طلخند و گو در شاهنامه است. فردوسی هنگام روایت، جمهور را خردمند خوانده است.

چنان پادشا گشته بر هندوان خردمند و بیدار و روشن روان

(ج ۸، ص ۲۱۷ / ۲۸۱۵)

**جوانوی:** موبد، دبیر، و پیک ایرانیان به منذر که از منذر خواست دست از خونریزی بکشد. منذر پس از شنیدن سخنان جوانوی او را پر خرد خطاب کرد. جوانوی را گفت کای پر خرد هر آنکس که بد کرد کیفر برد

(ج ۷، ص ۲۹۰ / ۴۷۱)

**جهن:** پسر چهارم افراسیاب وقتی منوشان از گنگ دژ او را پیش کیخسرو برد او «خرد یافته و خردمند» توصیف شده است.

بیامد زدژ جهن با ده سوار  
از آن پس بیامدمنوشان گرد  
خردمند و بادانش و مایه دار...  
خرد یافته جهن را پیش برد

(ج ۵، صص ۳۰۲-۳۰۳ / ۱۱۳۱ و ۱۱۲۹۹)

**خاقان:** لقب پادشاهان چین، که اینجا مراد، خاقان معاصر کسری انوشیروان است که بسیار قدرتمند بود و از جیحون تا چین را زیر فرمان داشت راوی داستان «پرمایه دهقان پیر» او را خردمند خوانده است.

خردمند خاقان بدان روزگار  
همی دوستی جست با شهریار

(ج ۸، ص ۱۵۶ / ۱۷۴۴)

پس از مرگ بهرام چوبین خاقان، گردیه را فراخواند و از او خواستگاری کرد. چون گردیه این خواست را در انجمن بهرامیان مطرح کرد از خاقان «دارای خرد» یاد شد (ج ۹، ص ۱۷۲ / ۲۷۵۷) خود گردیه نیز او را «خردمند شاه» خواند (بیت ۲۷۶) با آنکه گردیه همسری با خاقان را در خور خود نمی دانست.

**خزروان:** از سرداران بهرام چوبین که معتقد بود تا خسرو زنده است بهرام سزاوار شاهی نیست.

چهارم خزروان سالار بود  
که گفتار او با خرد یار بود

(ج ۹، ص ۵۹ / ۸۳۷)

**خسرو پرویز:** از شاهانی است که در شاهنامه در کارها با موبدان و خردمندان رایزنی می کرد. از این رو خرد او در شاهنامه از موهبت‌هایی است که یزدان به او عطا کرده است.

جهاندار و بیدار و پدram شهر  
که یزدانش تاج و خرد داد بهر

(ج ۹، ص ۲۰۲ / ۳۲۷۷)

از این رو هرمز پدرش او را «پرخرد» خطاب می کرد. (ج ۹، ص ۱۳ / ۵۱) قیصر او را خردمند گردن فراز خوانده است. (ج ۹، ص ۷۸ / ۱۱۷۵) خرد برزین نیز او را در نزد قیصر «خردمند شاه» معرفی کرده است. (ج ۹، ص ۹۸ / ۱۴۹۱) در داستان تخت طاقدیس چون خسرو بر تخت می نشست خردمند و مهترپرست بود. (ج ۹، ص ۲۲۵ / ۳۵۹۴) ولی در رویارویی بهرام چوبینه و خسرو، بهرام خسرو را «روسپی زاده» (ج ۹، ص ۱۹ / ۱۵۳) چون

«آلان شاه» (ص ۲۳ / ۲۰۹ و ص ۲۴ / ۲۲۹) «گنه کار ترکس و ناسزاوار شاهی» خواند (ص ۲۴ / ۲۳۰) خسرو که میل در چشم هرمز، پدرش کشیده بود. بهرام کین هرمز را طلب کرده او را «بی خرد ریمنی دیوساز» (ج ۹، ص ۲۷ / ۲۸۱) و در بیت ۲۸۴ پس از پدر خردمندی او را دشوار می دانست. خسرو در جای دیگر از زبان بهرام گفته است که بهرام او را «کودک بی خرد» که با گرز و شمشیر بترسانندش. (ج ۹، ص ۴۱ / ۳۹۶) ولی بارید جهرمی در سوگ سرود او گفته است.

کجا آن همه راز و آن بخردی      کجا آن همه فرّه ایزدی

(ج ۹، ص ۲۷۹ / ۳۹۶)

**خواهران اسفندیار:** ← (همای و به آفرید) اسفندیار پس از اصابت تیر به چشمانش درباره بهمن به رستم سفارش کرد. و وقتی خواست درباره خواهانش به پشتون پیام فرستد چنین گفت:

بگویی بدان پرهنر بخردان      که پدرود باشید تا جاودان

(ج ۶، ص ۳۱۲ / ۱۵۰۶)

**خوشنواز:** (خاقان و سپهدار ترک) سوفزای (پسر قارن) پس از اینکه پیروز به جنگ خوشنواز رفت بلاش را نیابت پادشاهی داد و سوفزای را به دستوری وی برگزید. سوفزای پس از مرگ بلاش به دبیر گفت:

یکی نامه بنویس زی خوشنواز      که ای بی خرد روبه دیوساز

(ج ۸، ص ۲۰ / ۲۳۱)

او به خاطر بی وفائی به شاه و رویگردانی از یزدان بی خرد خوانده شده است. **داراب:** (پسر بهمن و همای چهارآزاد) وقتی همای رشنواد را به سپاه آرایی گماشت. داراب برای نبرد با رومیان در سپاه رشنواد نام نویسی کرد و همای، سپاه رشنواد را سان دید. او چون به داراب چشم دوخت گفت:

نماید که این نامداری بود      خردمند و جنگی سواری بود.

(ج ۶، ص ۳۶۲ / ۱۴۴)

**دخت مهرک:** مهرک خود در روزگار اردشیر بابکان فرمانروای جهرم بود. که بخاطر سرکشی بدست اردشیر کشته شد. از او دختری ماند که نام این دختر در



شاهنامه نیامده است در مآخذ دیگر گویا به «دستان» مشهور بوده است (رستگار فسائی، ج ۱، پاورقی ص ۳۸۳، ۱۳۶۹) که بخاطر پیشگویی کید دانای هند اردشیر بین او و شاپور پسرش پیوند زناشویی بست.

ببالید برسان سروسهی خردمند بازیب و باخرمی

(ج ۷، ص ۱۶۶ / ۲۰۰)

رادوی: موبد زمان یزدگرد در درگاه «ماهوی سوری» که ماهوی را از کشتن یزدگرد بر حذر می‌داشت.

یکی موبدی بود رادوی نام به جان و خرد بر نهادی لگام

(ج ۹، ص ۳۵۵ / ۵۳۲)

رستم: خداوندگار شاهنامه در بخش ملاحظات، رستم را چنین توصیف کرده است:

سرمایه مردی و جنگ ازوست خردمندی و دانش و سنگ ازوست

(ج ۴، ص ۱۱۶ / ۱۴)

هنگامی که رستم در کسوت بازرگان برای نجات بیژن به توران رفت منیژه او را «مهرتر پر خرد خطاب کرد» (ج ۵، ص ۶۴ / ۹۶۰) و این زمانی است که رستم در باره گودرز و گیو اظهار بی‌اطلاعی کرد. رستم خود چون نیرویش را از خدا می‌دانست و بر آن بود که باید گمان از بدی کشید و راه «بخردی» باید گزید. (ج ۴، ص ۲۳۱ / ۷-۴۳۶) در داستان خاقان چین، چون رستم به صلح مشروط نظر داشت گودرز بدو گفت:

سرمایه تست روشن خرد روانت همی از خرد برخوردار

(ج ۴، ص ۲۳۳ / ۳۶۸)

در نبردش با اسفندیار نیز رستم خود و هم‌آوردش پهلوان مقدس زرتشت را پهلوان و بیدار و خردمند شمرده است. (ج ۶، ص ۲۴۸ / ۵۰۹) او پس از مهمانی اسفندیار نیز خود را خردمند خوانده است. (ج ۶، ص ۲۶۶ / ۸۰۶) کیخسرو نیز رستم را پروردگار سیاوش و خردمند و خاموش شمرده است. (ج ۴، ص ۱۱ / ۵۰) در هفت خان، خان سوّم، برخوردار با اژدها، وقتی رخس، رستم را از خواب بیدار کرد سر «پرخرد» ش پر زپیکار شد (ج ۲، ص ۹۵ / ۳۵۳) در داستان اکوان دیو وقتی اکوان، زمینی را که رستم بر آن

آرمیده بود، برید و به هوا پرتاب کرد عبارت «سر پر خرد پر زیکار شد» تکرار شده است. (ج ۴، ص ۳۰۵ / ۶۲) ولی گشتاسپ خیره سر رستم را بی خرد و در عین حال نامور خوانده است.

به گیتی نداری کسی را همال      مگر بی خرد نامور پور زال

(ج ۶، ص ۲۲۴ / ۱۰۵)

بهمن نیز پس از کشته شدن دو پسر اسفندیار گفت:

برین تخمه این ننگ تا جاودان      بماند ز کردار نابخردان

(ج ۶، ص ۲۸۴ / ۱۰۹۶)

و مراد او کسانی بودند که بدون آگهی رستم آن دو را کشته بودند که رستم نیز از این کار زشت برآشفست. علاوه بر خردمندی برای رستم در شاهنامه صفت «یل دانش افروز» نیز آمده است. (ج ۲، ص ۱۰۵ / ۵۳۷)

رستم: (پور هرمزد) از سرداران یزدگرد سوّم که به فرمان یزدگرد به رویارویی با سعدبن ابی وقاص شتافت رستم در شاهنامه علاوه بر خردمندی به بسیار هوشی و ستاره‌شناسی نیز توصیف شده است.

که رستم بدش نام و بیدار بود      خردمند و گرد و جهاندار بود

(ج ۹، ص ۳۱۳ / ۲۵)

رودابه: مادر رستم و دختر مهرباب، شاه کابل، و سیندخت. وقتی رستم مرد در سوگ رستم اندوهناک بود و از خوردن دست کشید:

بدو گفت زال ای زن کم خرد      غم ناچریدن بدین بگذرد

(ج ۶، ص ۳۴۰ / ۳۱۶)

بعد سوگند خورد که هفته‌ای لب از خوردن ببندد:

سر هفته را زو خرد دور شد      زیچارگی ماتمش سور شد

(ج ۶، ص ۳۴۰ / ۳۲۲)

روشنک: (دختر دارای داراب) که زن اسکندر شد. وقتی به مشکوی اسکندر در آمد از زیبایی و بُرزو بالای او «توگفتی خرد پروریدش به مهر» (ج ۶، ص ۱۲ / ۹۶) مادر او

را بر تخت نشانده و اسکندر بر او جان فشاند هفته‌ای با هم نشستند.

نبد جز بزرگی و آهستگی      خردمندی و شرم و شایستگی

(ج ۷، ص ۱۲ / ۹۹)

داراب در گفتگو با اسکندر وقتی از پوشیدگان خردمند خود سخن می‌گوید  
«روشنک» مراد است. (ج ۶، ص ۴۰۲ / ۳۶۶)

رُهام: (پسر گودرز) در دستان دوازده رخ فرماندهی سمت چپ سپاه پدر خود  
را به عهده داشت گودرز:

برهام فرمود پس پهلوان      که‌ای تاج و تخت و خرد را روان

(ج ۵، ص ۱۰۳ / ۳۰۲)

#### نتیجه:

قهرمانان بزرگترین اثر حماسی ایران، اعم از ایرانی و انیرانی از طرف خود،  
دوستان و یا دشمنان خود در شاهنامه بیشتر خردمند معرفی شده‌اند. علت  
خردمندی آنها در این اثر، دوراندیشی، مردم‌داری، دادخواهی و... یا روح حکمت  
عملی است که ۴ / ۹۰ درصد قهرمانان این اثر خردمند و ۶ / ۹ درصد آنها بی‌خرد یا  
اندک خرد یعنی از صد و پانزده نفر صد و چهار نفر خردمند و یازده نفر بی‌خرد یا کم  
خرد خوانده شده‌اند. خردمندان یا بی‌خردان هم ایرانی هم غیر ایرانی هستند.  
آنچه در این اثر بزرگ دیده نمی‌شود روح خرد ارسطویی است.

#### منابع:

- ۱- رستگار فسائی، منصور، فرهنگ نامهای شاهنامه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی،  
تهران، چ اول، ج ۱، ۱۳۶۲، ج ۲، ۱۳۷۰.
- ۲- صفا، ذبیح‌الله، حماسه سرایی در ایران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چ پنجم، ۱۳۶۹.
- ۳- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه (از روی چاپ مسکو) به کوشش و زیر نظر سعید حمیدیان،  
نشر قطره، تهران، چ سوّم، ۱۳۷۵.
- ۴- محمد بن منور میهنی، اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، مقدمه، تصحیح و  
تعلیقات، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران، چ دوم، زمستان ۱۳۶۷.

# *Archive of SID*